

سوره «انفال» (۸)

دو بُعد خودسازی و رشد

دو سوره انفال و توبه را که در قرآن پشت سرهم قرار گرفته‌اند، بعضی از مفسرین متصل و مرتبط به هم دانسته‌اند (مثل دو سوره انشراح و ضحی). اتفاقاً احادیثی هم که بر قرائت توأمان این دو سوره در هر ماه تأکید شده، حداقل دلالت بر نوعی اتصال و ارتباط می‌نماید که با مطالعه و بررسی موضوعات مطروحه در هر دو سوره می‌توان به سادگی مطالب مشترک آنها را دریافت نمود. شاید مهمترین این موضوعات را، که ارکان سوره روی آن بنا شده، بتوان «جهاد» و عملکرد مردم در برابر آن نامید که زمینه و بستر سایر مطالب مطرح شده آن می‌باشد، با این تفاوت که به دلیل اختلاف زمانی تاریخ نزول این دو سوره، مسئله «جهاد» و عملکرد مردم در دو مقطع زمانی با مسائل و مشکلات متفاوت مطرح شده است. با این توضیح که سوره انفال در سال‌های ۱ و ۲ هجرت و سوره توبه در سال‌های ۷ و ۸ هجرت (و قسمتی از آن در سال ۴ هجرت) نازل شده‌اند^۱. سال‌های ۱ و ۲ هجرت آغاز پایه گذاری جامعه و شهر نمونه الهی یا «مدینه النبی» می‌باشد و مسئله جهاد در آزمایش «بدر» تحقق پیدا کرده است. در این نخستین آزمایش، برخی از مسلمانان ناخالصی‌ها و انحرافات در توجه به غنائم و سرپیچی از فرمان رسول بروز دادند که لازم بود هشدارهای لازم به موقع و در همین آغاز سلسله غزوات و سرایا داده شود. اصولاً در همه انقلابات و جنبش‌ها، بلافاصله بعد از پیروزی نهضت و نجات مردم از دشواری‌های دوران اسارت و محرومیت، عامل راحت طلبی و بهره‌برداری از دستاوردهای انقلاب و رقابت برای کسب

۱. سال نزول سوره‌ها از جدول شماره ۱۵ کتاب سیر تحول قرآن نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان استخراج شده است (متتم جلد اول).

امکانات مادی و مقامی بیشتر موجب تنازع و تخاصم میان هم‌سنگران سابق گردیده تفرقه و تشتت و تضاد را موجب می‌شود. به این دلیل آیات سوره انفال در رابطه با مسئله «جهاد» که عمدتاً مربوط به جنگ بدر می‌باشد، در همین رابطه نازل گردیده است و جنبه «درون‌گروهی» یا خودسازی دارد.

اما سوره توبه در سال‌های میانی هجرت (سال‌های ۷ و ۸) که بحبوحه درگیری با دشمنان داخلی و خارجی می‌باشد نازل شده است. منافقین به عنوان دشمن داخلی از پشت خنجر می‌زنند و کفار و مشرکین در مقام دشمن خارجی با تمام نیرو در برابر مسلمانان شمشیر کشیده‌اند. به این ترتیب سیاق سوره توبه معرفی طیف گسترده دشمنان و تعیین تکلیف در برابر هریک از آنها می‌باشد. در این سوره موضع و عملکرد گروه‌های مخالف را تشریح می‌نماید و رهنمودهای لازم را به مسلمانان ارائه می‌دهد و سوره جنبه «برون‌گروهی» و روابط خارجی دارد.

به این ترتیب دو سوره انفال و توبه در عین اتصال و ارتباط با هم و اشتراکی که در مضمون و محتوی دارند، هر کدام به یک بعد از سازندگی و رشد انسان توجه دارند، سوره انفال که مقدم آمده بر خودسازی و اصلاح «ذات بین»^۱ (روابط درون‌گروهی) و رسیدگی به «ارحام»^۲ (نزدیکان و خویشاوندان) تأکید دارد و ریشه مشکلات و مسائل را در دنیاپرستی و غنیمت‌طلبی و نافرمانی از رسول سراغ می‌دهد. اما سوره توبه به بعد خارجی مسئله توجه می‌کند و راه‌های مقابله با عوامل خارجی و دشمن بیرونی را نشان می‌دهد.

اکنون می‌توانیم به عمق معنای این حدیث بیشتر پی ببریم که:

کسی که سوره انفال و برائت را در هر ماه بخواند هرگز روح نفاق در او وارد نخواهد شد و از پیروان واقعی امیرالمؤمنین خواهد بود و در روز رستاخیز تا هنگامی که مردم از حساب خویش فارغ شوند از مائده‌های بهشتی بهره‌مند می‌گردد.

مختصات سوره «انفال»

محور اصلی این سوره همانطور که گفته شد، جهاد و قتال است و بقیه مطالب آن در رابطه با این موضوع قرار دارد. این مطالب عمدتاً عبارتند از: پیمان‌های نظامی و امنیتی، صلح و آشتی، اسیران جنگی، غنائم، آماده کردن مرکب و مهمات، انفاق در راه جهاد (تدارک

۱. آیه اول سوره انفال به عنوان برنامه و هدف سوره (... فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم

مؤمنین)

۲. آیه آخر سوره انفال به عنوان خلاصه و نتیجه سوره (... و اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ...)

اقتصادی جنگ)، تحریض مؤمنین بر قتال، صبر و مقاومت، ایمان و هجرت و جهاد، استجابت دعوت خدا و رسول، پناه دادن و یاری مجاهدان و امدادهای غیبی...

علاوه بر مطالب فوق در این سوره روی صفات ایمان، تقوی، توکل، ذکر، صبر، ثبات قدم، اطاعت در جریان جهاد تکیه زیاد شده و از انحرافات اخلاقی همچون: پشت کردن به دشمن و فرار از نبرد، خیانت به امانات الهی، فشل و سستی، تنازع و اختلاف، مجادله با رسول، عدم تفقه و ... نهی شده است، لازم به یادآوری است که حدود یک سوم این سوره به جنگ بدر تعلق دارد که برخی از انحرافات فوق در آن رخ داده است. از موضوعات محوری سوره می توان به عناوین ذیل اشاره نمود:

مثلث ایمان، هجرت و جهاد

در این سوره بر پیوستگی و انسجام ایمان با دو رکن هجرت و جهاد تأکید زیادی شده است، بطوریکه سه بار این ترکیب به عناوین مختلف مطرح گشته و به عنوان شرط اصلی رستگاری معرفی شده است.

کلمه «آمنوا» ۱۱ بار در این سوره به کار رفته که به طور نسبی (با توجه به حجم کم سوره انفال) از سوره های بلند قرآن بیشتر است، کلمات «جاهدوا» و «هاجروا» نیز هر کدام با سه بار تکرار در این سوره، از سایر سوره های قرآن بیشتر به کار رفته است.

علاوه بر آن، کلمات «اووا» (پناه دادند) و «نصروا» نیز دو بار در این سوره به کار رفته اند که بیشتر از سایر سوره های قرآن می باشد. این دو صفت ویژگی انصار می باشد که مجاهدان را پناه و یاری دادند.

اطاعت از خدا و رسول

در این سوره در رابطه با مسائل جهادی، سه بار موضوع اطاعت از خدا و رسول مطرح گشته که بیش از سایر سوره های قرآن می باشد. مسئله اطاعت از خدا و رسول به عنوان پایه اصلی نظم و انضباط در میدان جنگ، مورد تأکید فراوان قرار گرفته و به عنوان شرط ایمان معرفی گشته است:

آیه (۱) ... و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤمنین.

» (۲۰) یا ایها الذین آمنوا « « « و لا تولوا عنه و انتم تسمعون.

» (۴۰) یا ایها الذین امنوا « « « و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم

و اصبروا ان الله مع الصابرين.

شدید العقاب

صفت «شدید العقاب» ۴ بار در این سوره آمده است که از تمامی سوره های قرآن بیشتر می باشد. این امر، هم به عنوان تهدیدی برای کافران و منافقان مطرح گشته و هم به عنوان هشدار به مومنینی که پس از پیروزی، به بهره برداری مادی و اختلاف و تنازع با یکدیگر پرداخته و مرتکب ظلم شده اند. (آیات ۱۳-۲۵-۴۸ و ۵۲).

فتنه

موضوع «فتنه» از مسائل کلیدی سوره انفال می باشد که ۴ بار در این سوره مطرح گشته است (مساوی بقره)، دو آیه اول ناظر به فتنه ای است که مؤمنین با دل سپردن به اموال و اولاد و خیانت به تعهدات اجتماعی و تفرقه و تخاصم موجب می شوند، و دو آیه بعد به فتنه ای اشاره می نماید که عامل آن کفار هستند:

آیه (۲۵) و اتقوا فتنه لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ...

» (۲۸) و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم.

» (۳۹) و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله فان انتھوا فان الله بما یعملون

بصیر

» (۷۳) والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر

قتال با کفار برای رفع فتنه، در هر دو آیه جنبه دفاعی داشته و به خاطر برداشتن موانع از راه خدا (نه تحمیل دین و اعتقاد) می باشد.

کلماتی که در این سوره به وفور به کار رفته اند:

صبر (۵ بار)، تنازع (۲ بار)، رسول (۵ بار)، سبیل الله، مشتقات کفر (۱۷ مرتبه)

کلماتی که در این سوره بیش از سایر سوره های قرآن به کار رفته اند:

فشل (۲ بار مساوی آل عمران)، انفال (۲ بار، فتنه (۴ بار)

آغاز و انجام سوره

همانطور که قبلاً گفته شد، آیه اول و آخر هر سوره یا آیات اول و آخر آن، خلاصه و جمع بندی آن سوره محسوب می شوند، اکنون به آیه اول و آخر این سوره توجه می کنیم تا

قاعده فوق را بررسی نمائیم:

آیه ۱- (یَسْتَلُونَكَ عَنِ الْانْفَالِ قُلِ الْانْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

همانطور که گفته شد، کلمات: انفال، الله، اطیعوا، در این سوره بیشتر از سایر سوره های قرآن (به طور نسبی یا مطلق) به کار رفته است. علاوه بر آن، موضوع اصلاح روابط درون گروهی (اصلاح ذات بین)، تقوای از خدا و اطاعت و انضباط در برابر احکام الهی و فرامین رسول مهمترین محورهای این سوره می باشند.

آیه ۷۵ (آخر) والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم.

مثلث «ایمان، هجرت و جهاد» از ارکان اساسی مورد تأکید سوره می باشد و ارحام (خویشاوندان نزدیک) به عنوان بستر فریضه اصلاح ذات بین مورد توجه مخصوص این سوره قرار گرفته است. علاوه بر آن، صفت «علیم» که آخرین کلمه آیه می باشد، ۶ بار در این سوره به کار رفته است که پس از نام «الله» از سایر نام های نیکوی الهی در این سوره بیشتر می باشد، توجه به علیم بودن خدا در روابط درون گروهی برای اصلاح ذات بین و جبران خطاها و انحرافات بسیار مؤثر می باشد.

تقسیمات سوره

سوره انفال برحسب روایات تاریخی و قرائن ظاهری و محاسبات آماری، به طور یکپارچه و پیوسته در فاصله سال های اول و دوم هجرت، پس از واقعه بدر، در مدینه نازل شده و محتوی و محور اصلی آن مسائل مربوط به همین جنگ می باشد، با این حال تنوع و تفاوتی که در بخش های آن وجود دارد، ذهن را برای فهمیدن بهتر سوره و شناخت دقیق تر روابط آیات به تقسیماتی راهنمائی می کند که سیاق مشخصی دارند. هرچند این تقسیمات برای خود استقلال دارند، اما در مجموعه از انسجام و ارتباط دقیقی برخوردار هستند. ذیلاً این تقسیمات را که مشتمل بر هشت بخش هستند شرح مختصری می دهد:

۱- مقدمه (انتقاد و توبیخ) آیات ۱ ← ۶

در جنگ بدر که منجر به پیروزی مؤمنین گردید، غنائمی به دست آمد که برای تقسیم آن اختلاف و تنازعی میان برخی مجاهدین، برخلاف توصیه پیامبر (ص) به اطاعت و انضباط و وحدت، بروز کرد. آیات مقدمه این سوره که جنبه انتقاد و توبیخ دارد و به «تقوی» و «اصلاح روابط درونی» (به جای مشاجره و اختلاف) و اطاعت از خدا و رسول تأکید

می نماید، ناظر به انگیزه های مادی جمعی از مؤمنین است که علیرغم اهداف معنوی بلندی که بر این نبرد حاکمیت داشت، به همان عادات و شیوه های دوران جاهلیت غنیمت را طلب کردند.

در این سری آیات که تماماً مربوط به غنائم جنگ بدر است، با معرفی مؤمنین حقیقی و منحصر و مشروط ساختن ایمان به پنج شرط ویژه، اذهان را متوجه الگوها و نمونه های برتری می نماید تا در این چشم انداز، افق های بالاتری را نظاره نموده، از پستی های غنائم زمینی چشم بشویند.

ویژگی هایی که از مؤمنین برمی شمارد عبارتند از: ۱- دل نگرانی و بیم و هراس به هنگام یاد خدا، ۲- افزایش ایمان به هنگام تلاوت آیات او، ۳- توکل بر پروردگار، ۴- اقامه نماز، ۵- انفاق از روزی ها.

دو آیه انتهائی این بخش، مشابهت موقعیت و موضع گیری مخالف جمعی از مؤمنین در قضیه هجرت از مکه (با حدود یک سال فاصله) را با قضیه ناخوشایندی اخیر در ممنوعیت مالکیت بر غنائم نشان می دهد. همانطور که در جریان هجرت، علیرغم حق بودن آن، عده ای کراهت داشتند و از ترس مرگ، با رسول خدا به خاطر چنان فرمانی مجادله می کردند، در مورد غنیمت نیز گروهی همان نافرمانی را مرتکب شده و ناپسندی خود را آشکار می ساختند.

۲- دوراهی انتخاب! (آیات ۷ - ۱۹)

در این بخش، آزمایش مؤمنین را در انتخاب یکی از دو بهره ای که خداوند به آنها وعده داده بود مطرح می سازد.

۱- دستیابی راحت و بدون خطر به کازوان تجارتی قریش.

۲- خطر کردن مقابله و درگیری با سپاهی مجهز و مسلح با نفراتی سه برابر!

تمایل درونی اکثریت مسلمانان، همانند همه انسان ها، عافیت جوئی و به سلامت رستن و غنیمت بردن بود، اما اراده خدا بر این تعلق گرفته بود که با وقوع کارزار و در صحنه ابتلاء و امتحان، زمینه ظهور و بروز ارزش های ایمانی فراهم گردد و با تجلی ایشار و فداکاری ها، کلمات الهی تحقق یابد تا به این وسیله حق پایدار و باطل تباه گردد. و چنین شد که راه دوم انتخاب گردید.

اینک مؤمنین با جمعیت قلیل و تجهیزات بسیار ابتدائی و اندک، در برابر سپاهی مجهز و مسلط، که هرگز انتظار آنرا نداشتند، قرار گرفته اند، ترس و وحشت سرپای همه را فرا گرفته است و پایان کار خود را لحظه شماری می کنند، دست ها به سوی پروردگار بلند

است و لب‌های لرزان برای نجات از مرگ «استغاثه» می‌نمایند. این تصویری است که سرآغاز آیه نهم نشان می‌دهد و به دنبال آن اجابت الهی و امداد فرشتگان پی‌درپی، با دگرگونی و تحولی که در روحیه‌ها از طریق بشارت و امید به پیروزی و آرامش قلبی ایجاد می‌کنند، صحنه را به کلی عوض می‌نماید، چرا که نصرت جز از جانب خداوند عزیز و حکیم ممکن نیست.

صحنه شگفتی است! وحشت زدگان لحظات قبل را آنچنان اطمینان و آرامش حاصل شده که احساس خماری و خواب می‌کنند تا اعصابشان آرام گیرد! شگفت‌تر از آن، باران رحمتی است که از آسمان یکسره می‌بارد تا گرد و خاک راه از سر و رویشان شسته، تازگی و طراوت نصیبشان سازد و چرخ و پلیدی شیطانی را زدوده و موجب دلیری و ارتباط دل‌هایشان گردد. درضمن با رطوبت خود ماسه‌های سست و روان را انسجام بخشیده تا گام‌های مجاهدان و مرکب‌هایشان بر آن نلغزد و استوار و ثابت بر سنگرها بمانند. اکنون شرایط روحی و روانی از هر جهت برای دفاع از موجودیت مجتمع ایمانی فراهم شده است و لحظاتی بعد غریو شیهه اسبان و صدای سم سواران مهاجم، سکوت صحنه دعا و مناجات مجاهدان را می‌شکند و چکاچک شمشیرها و هیاهوی جنگاوران فضا را پر می‌کند. به این ترتیب درگیری حق و باطل که اراده خدا بر آن تحقق گرفته بود آغاز می‌گردد. در این صحنه هولناک که درواقع مصاف اراده‌ها و روحیه‌ها بود، نقش فرشتگان و امدادهای غیبی ظهور و بروز می‌کند. اینک وحی پروردگار به ملائک است که مؤمنین را ثبات قدم می‌بخشد و القای رعب و وحشتی است که در دل کافران لرزه می‌افکند. صحنه‌ای شگفت و باورنکردنی است! گویا معجزه‌ای رخ داده است؟ و گرنه چگونه وحشت زدگان ساعات قبل که از ترس مرگ استغاثه می‌کردند، این چنین قاطع و کوبنده گردن‌های کافران و پنجه‌هایی که شمشیر تجاوز را علیه آنها بیرون کشیده‌اند می‌توانست قطع کند؟ پاسخ این سؤال را که برای ناظر این صحنه در زمان وقوع و در آینده تاریخ مطرح است، در آیات ۱۳ تا ۱۸ به وضوح می‌دهد و چرائی پیروزی و شکست حق و باطل را از زاویه‌ای که برای اذهان ظاهرین، که فریب عده و عده دشمن را می‌خورند و قیاس سطحی می‌کنند، آشکار می‌سازد. تمامی مسئله در آثار و عوارض درافتادن با جریان حق یا انطباق و هماهنگی با آن نهفته است. موضوع در تنها نبودن انسان و ارتباط و اتصالی است که به مجموعه نظامات و نوامیس حاکم بر هستی دارد. نبرد «بدر» برآستی نمایش زیبایی از این حقیقت بود. کافران با بریدن و جداشدن از خدا و رسول، از طریق دشمنی و دورافتادن با حق (معنای شقاق) ارتباط خود را با حیاتی که لازمه رشد و موفقیت آنان است قطع کردند و گرفتار «عواقب» و آثار عمل خود که همان عذاب

شکست و کشته شدن است گشتند. چرا که خداوند «شدیدالعقاب» است و در تعقیب هر عمل خطائی نتیجه آنرا قرار داده است.

اما مؤمنین! از آنجائی که خداوند «سمیع و علیم» است (آیه ۱۷)، استغاثه و مناجات و توکل آنها را می شنود و به حال آنان آگاه است. سمیع و علیم بودن خداوند، همچون شدیدالعقاب بودن او، آثار و نتایجی عملی و انعکاسی دارد که در منقلب و متحول ساختن دل های مؤمنین، از طریق امدادهای غیبی و نزول ملائک متجلی می گردد. به این ترتیب دست قدرتش از آستین مجاهدان بیرون می آید و در این صورت گرچه پیامبر تیر می اندازد اما درواقع خدا است که تیر می اندازد! و هرچند پیامبر دشمن را به خاک می افکند ولی درحقیقت خدا است که آنان را به کشتن می دهد و این خود ابتلای نیکوئی است تا برای مؤمنین تجربه شود که چگونه قطره در پیوستن به دریا صفت دریا می گیرد و موج کوبنده می شود.

این پیروزی درخشان که مرهون ایمان و توکل و تهاجم دلیرانه بر قلب سپاه دشمن بود، موقعیت مناسبی فراهم آورد تا به کسانی که گویا تعلل و تردیدی در تهاجم به جبهه دشمن از خود نشان داده یا در برخی مواضع پشت به دشمن کرده بودند، درس مهمی داده شود. آنچه در صحنه نبرد نقش سرنوشت ساز دارد، روحیه جنگندگان است و تضعیف یا تشجیع آن رابطه مستقیمی با فرار از مقابل دشمن یا مردانه به سوی آن شتافتن دارد. این پیام با هشدار به همه مؤمنین ابلاغ می شود که هنگام برخورد با دشمن در صحنه نبرد هرگز پشت نکنند و هرکس چنین کند، مگر آنکه قصدش تاکتیک جنگی یا ملحق شدن به رزمندگان دیگر باشد (تغییر رزم انفرادی به جمعی)، به خشم خدائی دچار می گردد و جایگاهش دوزخ است که چه بد سرنوشتی است (آیه ۱۶)

آخرین آیه این بخش متضمن هشدار مهم دیگری است. معمولاً جنگ و خونریزی آتش دشمنی را شعله ور می سازد و فتح و پیروزی عطش انتقام و ادامه نبرد را تا نابودی کامل دشمن بیشتر می کند. اما جهاد اسلامی که جنبه دفاعی دارد و اذن قتال که تنها به دلیل مقتول و مظلوم واقع شدن صادر شده است^۱، به هنگام توقف دشمن و انصراف او از تجاوز (هرچند موقت و محیلاًنه) منتفی می گردد. حال که پیروزی چشمگیر نصیب مؤمنان شده و دشمن شکست خورده و منهزم گردیده، دلیلی برای تعقیب دشمن و ادامه نبرد وجود ندارد و چنین کوتاه آمدنی از موضع قدرت درنهایت به نفع جبهه خودی است، اما اگر خصلت های انتقام جوئی و خشونت جاهلیت بر مؤمنین چیره گردد و جنگ طلبی نمایند، باید بدانند در این صورت تمامی عواملی که به دلیل حق بودن مواضع آنها به لطف و رحمت الهی

مددکارشان شده بود، برمی گردد و تنها و بی یاور می شوند، هرچند دارای سپاهی گران باشند، این حقیقتی است که خدا در معیت مؤمنین و یاور آنها است (نه تجاوزکاران سلطه جو).

۳- آموزش های پس از پیروزی آیات (۲۰ - ۲۹)

فتح و ظفر نیز همانند شکست برای خود آفاتی دارد که اهم آن غرور و غفلت است. از طرفی هیچ جمعیت پیروزی نمی تواند مدعی شود همه افراد آن و در همه مواضع و مواقع وظیفه خود را به بهترین نحو انجام داده اند. آنچه موجب غلبه یک گروه بر گروه دیگر می شود، برتری معدل و متوسط نیروهای آن می باشد، هرچند در میان آنان ناتوانی و نقصانی هم وجود داشته باشد. از این جهت ضروری است پس از هر تجربه، صرف نظر از پیروزی یا شکست، نیروهای درگیر به تجزیه تحلیل و جمع بندی اقدامات انجام شده و ارزیابی واقع بینانه عملیات بپردازند و بررسی دقیقی روی نقاط ضعف و دلائل و موجبات آن بنمایند. به این ترتیب مغلوب به جای یأس و نومیدی درس مقاومت می گیرد و غالب به جای غرور و غفلت تداوم پیروزی خود را تضمین می نماید و از فروغلتیدن در ورطه توقف و سکون نجات می یابد.

چنین ارزیابی و بررسی موشکافانه را خداوند عزیز و حکیم، خود برای مسلمانان می کند تا الگوئی ماندگار در کتاب راهنمای آنان باشد و در آینده امت سرمشق قرار گیرد. آیات این بخش به نظر می رسد با چهار بار تکرار جمله «یا ایها الذین آمنوا» و مخاطب قرار دادن مستقیم مؤمنین، در صدد بیان ارزیابی این امتحان و اعلام کارنامه های مکتسبه باشد، این نتایج را که چهار پایه استوار کننده هر پیروزی می باشد مرور می نمائیم:

۱- ۳ اطاعت و انضباط جدی در برابر خدا و رسول و عدم سرپیچی از فرامین او و گوش دادن آگاهانه به رهنمودهای رسول (آیات ۲۰ تا ۲۳)

۲- ۳ اجابت دعوت حیات بخش خدا و رسول و او را آگاه تر بر خود از خود دانستن و یادآور بازگشت به سوی او بودن (آیات ۲۴ تا ۲۶). چنین اجابتی دو نتیجه دارد:

الف - آینده نگری: اولین نتیجه اجابت دعوت فوق، احساس مسئولیت اجتماعی و حساس شدن به سرنوشت سایر برادران ایمانی می باشد که محصول آن مراقبت و محافظت نسبت به مصالح جمعی و پرهیز از فتنه ای است که عوارض آن در صورت فراگیر شدن، همگان را اعم از نیک و بد گرفتار می کند. چنین احساس مسئولیت و بیم و هراسی، از علم به «شدید العقاب» خدا ناشی می گردد (مضمون آیه ۲۴).

ب - به خاطر داشتن گذشته: یاد دوران ضعف و ذلت و ناامنی و متذکر بودن به این حقیقت که تنها رحمت ربوبی و یاری و تأیید او موجب امنیت و غلبه بر دشمن و برخورداری از رزق و روزی گردید، مؤمنین را به شکر این نعمات و بهره‌برداری صحیح از آنها در جهت خواسته منعم وامی دارد (آیه ۲۵).

۳-۳ احتراز از خیانت به خدا و رسول و خیانت آگاهانه در امانات (آیات ۲۷ و ۲۸).
پیروزی امروز، برادران صمیمی و ایثارگر دیروز را به تنازع و اختلاف برای کسب مقام و منفعت بیشتر تحریک می‌کند. اما مؤمنین باید نیک دریابند که اموال و اولاد (ثروت و قدرت) چیزی جز وسائل آزمایش نیست و تنها خدا است که اجر عظیم نزد او است.
۳-۴ رعایت تقوی (آیه ۲۸)

ثروت و قدرت با جاذبه نیرومندی که دارد، انسان‌های دنیاطلب را برای دستیابی به مقام و موقعیت برتر و جاه و جلال بیشتر وادار به سیاست بازی می‌کند. در چنین گرایشی نفس آدمی با تسویلات و تزئینات شیطانی کار خود را توجیه می‌کند و به دلیل نیکوپنداشتن عمل خویش، در تشخیص حق دچار اشتباه و خطا می‌گردد. درمان چنین کوردلی تنها به داروی «تقوی» است که خار و خاشاک از چشم بصیرت می‌شوید و آنچنان تیزبینی و شناخت و فرقانی می‌بخشد که فرق میان حق و باطل به راحتی دیده می‌شود. طبیعی است وقتی راه درستی برگزیده شد، گام‌نهادن در چنان راهی بیراهه‌رفتن‌های سابق را جبران می‌نماید و موجب نزدیک شدن به مقصد می‌گردد. چنین تحولی از فضل عظیم خدا ناشی می‌گردد (مضمون آیه ۲۹).

۴- شناخت کافران (آیات ۳۰ تا ۴۰)

از مهمترین نتایج فرقان، که مؤمن با رعایت تقوی به آن دست می‌یابد، شناخت ویژگی‌های دشمن است. شاید به همین دلیل هم آیات معرفی کافران به دنبال مبحث مربوط به فرقان آمده است. بخش قبل عمدتاً به هشدارها و انتقادهای ناظر به جبهه خودی اختصاص داشت و این بخش سراسر مربوط به جبهه بیگانه است و «دشمن‌شناسی» محسوب می‌گردد. آیات این بخش را می‌توان به طور خلاصه در پنج موضوع دسته‌بندی کرد که چهار دسته آن توصیف خصوصیات آنها است و دسته آخر شیوه برخورد با آنان را تبیین می‌نماید. ذیلأ به شرح این موضوعات می‌پردازد:

۴-۱ مکر (تلاش و تدبیر برای منصرف ساختن دشمن از مقصودش)

در آیه (۳۱) از مکر کفار علیه پیامبر که شامل سه مرحله بوده است نام می‌برد: الف -

از تحرک و فراگیر شدن و رشد و توسعه نهضت جلوگیری کردن. ب - کشتن پیامبر، ج - اخراج او از مکه.

کافران مستمراً مکر می کردند تا مانع پیشرفت جریان حق شوند. اما خدا هم مکر دارد و مکر او که بهترین مکرها است، همان سنت ها و قوانین جهان شمول او است که مانع تثبیت جریان باطل و به نتیجه رسیدن آن می گردد.

۲-۴- انکار آیات و لجبازی علیه آن حتی به قیمت عذاب

آیات ۳۲ و ۳۳ عناد و جحود کافران را در برابر آیات قرآن نشان می دهد. بطوریکه با تحقیر و کم ارزش شمردن آن اظهار می داشتند؛ شنیدیم، اگر می خواستیم به راحتی می توانستیم همانند آن بگوئیم، اینها جز افسانه های کهنه شده قدیمی نیست! و تا آنجا دشمنی و عناد داشتند که می گفتند: بارخدا یا اگر قرار باشد این همان حقی باشد که از جانب تو است، بر ما سنگ از آسمان به بار یا عذاب دردناکی بر ما بیاور!

آیات ۳۳ و ۳۴ که جمله معترضه ای به نظر می رسد، دلیل تأخیر عذاب آنها را، علیرغم آنکه مانع زیارت مسجد الحرام می شدند و شایستگی تولیت آن مکان مقدس را نداشتند، بیان می کند و این دلیل همانا حضور پیامبر و مؤمنین آموزش طلب در میان آنان و نیروی دفع کننده حاصل از ایمان آنان برای دفع عذاب بوده است.

۳-۴- رسوم و تشریفات تو خالی عبادی

آیه ۳۵ نشان می دهد چگونه مناسک حج که وسیله قیام مردم و متوجه ساختن آنها به سوی توحید بوده، در حد رسوم و تشریفات خرافاتی و بی فائده در حد کف زدن و صفیر کشیدن تنزل کرده است. شگفت اینکه همین آداب جاهلی را «صلوة» یعنی توجه به خدا می شمردند. و البته کفران شعائری که حیات بخش جامعه است عذاب آور می باشد.

۴-۴- سرمایه گذاری در راه باطل

کافران نیز همچون مؤمنین، از مال و دارائی خود انفاق می کنند، اما در راه باطل و برای بازداشتن از راه خدا! از آنجائی که چنین سرمایه گذاری و خرج کردنی تعارض با سنت های الهی دارد، جز حسرت (از دست رفتن سرمایه) و سرانجام شکست و در نهایت عذاب جهنم عایدشان نمی سازد.

در آیه ۳۷ چرائی و علت گردآوردن کافران به سوی جهنم را تبیین می نماید؛ مشیت الهی چنین است که خبیث را از طیب متمایز سازد. مکانیسم چنین جداسازی، تدریجی و گام به گام است. کافران با هر اقدامی در راه باطل، کاری خبیث و پلید مرتکب می شوند و بار گناه خویش می افزایند، تا سرانجام تراکم بارهای گناه، آنها را به جهنم خواهد نشاند و

همه سرمایه هستی خود را خواهند باخت (اولئك هم الخاسرون).

سه آیه انتهائی این بخش، اتمام حجتی است به کافران که اگر از توطئه و تجاوز دست بردارند، قلم عفو بر سوابق گذشته‌شان کشیده می‌شود. ولی اگر به همان تجاوزات ادامه دهند، سنت الهی را پیش رو دارند که همواره در طول تاریخ مکر تبه‌کاران را به خودشان برگردانده و کافران را گرفتار خسران و عذاب و هلاکت نموده است. اما وظیفه مؤمنان در چنین حالتی نبرد بی‌امان علیه آنها است تا فتنه‌ای که با آزار و شکنجه و آواره ساختن مسلمانان به‌خاطر پذیرش آئین جدید، و بازداشتن از راه خدا و مسجدالحرام برپا داشته‌اند، برچیده شود و به جای حاکمیت و قانون مستبدین، که مانع از آزادی و اختیار بندگان می‌شود، یکسره قانون خدائی بر جوامع حکومت نماید. با چنین قیام و قاطعیتی از طرف مومنین، کافران را بیش از دو راه باقی نمی‌ماند؛ یا دست برمی‌دارند که خداوند به آنچه می‌کنند بینا است (کسی را حق تعرض به آنان نیست)، یا از همه حقایق و واقعیت‌ها روی می‌گردانند، که در این صورت برای مقابله با تهاجمات آنها باید بر ولایت و نصرت خدائی که بهترین مولی و نصیر است اطمینان نمایند.

۵- تجزیه تحلیل موجبات پیروزی (آیات ۴۱ تا ۴۷ - هفت آیه)

آیات فصول ۳ و ۴ را که به «آموزش‌های پس از پیروزی» (شناخت جبهه خودی) و «شناخت کافران» اختصاص داشت، می‌توان پراکنش بزرگی (به وسعت ۲۰ آیه) تلقی کرد که برای نتیجه‌گیری و عبرت‌آموزی از غزوه «بدر» در وسط داستان آمده است. اصولاً سبک قرآن چنین است که به جای داستان پردازی و ذکر جزئیات حوادث و اسامی اشخاص، به تجزیه تحلیل و جمع‌بندی حادثه و نتیجه‌گیری مثبت از آن اهمیت می‌دهد.

مجدداً به اصل مطلب که همان شرح قضایای جنگ «بدر» است می‌پردازد و دنباله داستان را با شرح موقعیت سوق الجیشی دو سپاه ادامه می‌دهد. فرازهای این قسمت را نیز همچون قسمت اول، با حرف «اذ» (به یادآور زمانی را که ...) آغاز می‌کند که شکل داستان سرائی دارد، اما همانطور که گفته شد با هدف نتیجه‌گیری و عبرت‌آموزی. شگفت این‌که بخشی از نتیجه‌گیری را در همان مطلع کلام می‌آورد و قبل از شرح برخورد دو سپاه و ماجرائی که در تمام مراحل آن دست تدبیر و قضای الهی مشهود بود، هشدار می‌دهد پنج یک غنائم از مالکیت مجاهدان خارج بوده، اختصاص به مصارف عام (که در آیه تبیین گردیده) دارد. قبول چنین کسری و مالیاتی، در میان مردمی که قرن‌ها غارت و غنیمت و

زورمداری را رودررو داشته و اصالت و ارزش را به نیرو و نفرات و قهر و غلبه می دادند، البته کار مشکلی بوده است و به همین دلیل هم همچون آیه نخست سوره که شناخت واقعی مالکیت خدا و رسول بر «انفال» را مشروط بر «ان کنتم مؤمنین» کرده بود، در اینجا نیز قبول قلبی این مالیات را مقید به «ان کنتم امتکم بالله و ...» می نماید.

آیاتی که در این قسمت می آید، نشان می دهد پیروزی حاصله آنچنان هم که مجاهدان خیال می کردند کار خودشان نبوده و شکل عادی هم نداشته که شش دانگ غنائم حاصله را دستاورد خود بدانند. چنین فعل و انفعالی را که به معجزه شبیه تر بوده است، در سه آیه ۴۲ تا ۴۴ به شرح ذیل بیان می نماید و در هر سه آیه به صفتی از صفات خدا که موجب چنان تحولی گردیده است اشاره می کند:

۱- (آیه ۴۲) تصویر موقعیت سوق الجیشی میدان جنگ و موقعیت دو سپاه و همچنین کاروان تجارتی. در این آیه نشان می دهد منطق معمولی نظامی و شکل و شیوه شناخته شده جنگ های مرسوم آن زمان، درگیر شدن جمعیت قلیل مسلمانان را با سپاه مجهز و مسلط قریش (که در قسمت بلندی منطقه در کنار چاه آب و در زمین سفت و محکم مستقر شده و بر مؤمنین که در قسمت پائین منطقه و در زمین ریگزار خالی از آب قرار گرفته بودند، کاملاً تسلط داشتند) هرگز موجه و مقرون به موفقیت نمی دانست و برعکس حمله بردن به کاروان را که در پائین ترین و ضعیف ترین موقعیت نظامی قرار داشت، کاملاً توجیه می کرد. با وجود چنین ظواهر و زمینه هایی که اگر قرار بود تصمیم گیری به اختیار مؤمنین باشد حتماً دچار اختلاف و تردید و تشکیک می شدند، مشیت خدا بر این تعلق گرفت که از ناممکن ها معجزه ای صورت گیرد و امری که گذرانده بود صورت گیرد، همان امری که ایجاد کننده زمینه درگیری حق و باطل است تا در چنین ابتلائی، آنکه هلاک شدنی است از روی شناخت و بینه (نه اتفاق و تصادف) هلاک شود و آنکه زنده ماندنی است از روی «بینه» (نه گریز از مرگ و عاقبت طلبی) زنده شود. چرا چنین طرح و تدبیری تحقق یافت و چرا مشیت خدا بر تلاقی دو سپاه تعلق گرفت؟ سوالی است که پاسخ آنرا انتهای آیه می دهد؛ و «ان الله سمیع علیم»! پروردگار عالم ناشنوای دردهای درونی و دعاها و مؤمنین و بی خبر از حال آنان نیست. همینکه در بستر رشد و کمال، بنده ای به زبان حال یا قال، فقر و نیازی را به درگاه پروردگار غنی و حمید عرضه دارد، اجابت تکوینی اش بی نیاز می کند و گاهی او را فراتر می برد. و اینکه که مجاهدان فی سبیل الله در موضع ذلت و قلت به او پناهانده شده و بر او توکل کرده اند، دست قدرت خدا از آستین خودشان بیرون می آید و نصرشان می بخشد. (اشاره به آیه: اذ تستغيثون ربکم فاستجاب لکم).

۲- (آیه ۴۳) کم نمایاندن تعداد دشمن در رؤیای رسول

آنچه سپاه را استواری و استحکام می بخشد، مقدم بر روحیه سربازان، روحیه رهبری و ستاد فرماندهی آن است. اگر امیر و پرچمدار سپاه را ترس و تردید بلرزاند، آثار چنین تزلزلی مستقیماً به فرماندهان پائین تر، تا پائین ترین رده رسوخ می کند و سستی ترس و تنازع در تصمیم گیری همه را فرا می گیرد، اما خداوندی که سلامت بخش و دانای به اسرار سینه ها است، رسولش را از چنین آفتی سلامت داشت (و لکن الله سلّم) و با علمی که به عظمت خود در قلب او داشت، دشمن را در چشمش ناچیز و کم اهمیت جلوه داد.

۳ (آیه ۴۴) کم نمایاندن دو سپاه را در چشم هریک به هنگام نبرد.

در سایه چنان رهبری و روحیه استوار، مؤمنین جرأت و جمعیت خاطر پیدا کرده و با عظیم دیدن وعده های الهی، دشمن را علیرغم نیرو و نفرات آن ناچیز یافتند. در جبهه مقابل نیز، دشمن که مغرور به عده و عده برتر و موقعیت سوق الجیشی مسلط خود بود، مؤمنین را دست کم گرفته، بهائی برای آنها قائل نشد، اگر هریک از طرفین واهمه و وحشتی از طرف مقابل داشت، چنین درگیری تحقق نمی یافت. اما امر خدا بر این تعلق گرفته بود که هرکدام در راهی که درپیش گرفته بودند به استقبال این جریان بشتابند، چرا که همه کارها سرانجامش به سوی خدا است و حق و باطل فرآیندی جز آنچه در مشیت الهی مقدر شده ندارند (و الی الله ترجع الامور)^۱.

پس از یادآوری تحولات سه گانه فوق که هر سه با حرف «اذ» اشاره ای به فعل و انفعالی خاص داشت، اینک در مقام تجزیه تحلیل موجبات پیروزی، مؤمنین را مخاطب قرار داده و سه درس مهم تعلیمشان می دهد تا موفقیتشان را در آینده تضمین نماید:

۱- مؤمنین شایسته است هنگام برخورد با دشمن پایداری کرده خدا را بسیار یاد کنند (دو عامل صبر و توکل - اتکاء به خود و خدا) شاید رستگار گردند.

۲- اطاعت از خدا و رسول را جدی گرفته از تنازع با یکدیگر که موجب سستی و زائل شدن نیروی وحدت می گردد اجتناب نمایند. صبر و مقاومت در برابر آفات اطاعت و اتحاد، همراهی خدا را با صابران موجب می گردد (آیه ۴۶)

۱. جمله ولیقضى الله امرأ کان مفعولاً در آیه ۴۲ نیز تکرار شده ولی نتیجه گیری آن متفاوت است. در آنجا تبیین موضوع مطرح است و در اینجا انجام آن.

۳- مؤمنین باید از غرور نسبت به نیرو و نفرات خود و اتکاء صرف به عوامل ظاهری، همچون کسانی که قدرت نمائی می کنند و مردم را از راه خدا باز می دارند، اجتناب نمایند و بدانند خداوند نسبت به عملکرد آنها کاملاً احاطه دارد (آیه ۴۷).

۶- تجزیه تحلیل موجبات شکست کافران (آیات ۴۸ تا ۵۴ - هفت آیه)

آیه ۴۷ را می توان حلقه پیوند دو بخش: ۱- شناخت عوامل پیروزی مؤمنین، ۲- شکست کافران نامید. مخاطب این آیه مؤمنین اند و منظور آموزش آنان است، اما از کافران نشانه می آورد تا مغرور به علل ظاهری و مفتون به نیرو و نفرات خود نگردند. دو آیه ابتدای این بخش دو عامل شکست کافران را معرفی می نماید:

۱- عامل تزئین شیطانی - آفت اصلی هر موجود زنده و ترمز هر حرکتی، رضایت از وضع موجود و غفلت از نواقص و نارسائی ها است، نقش اصلی شیطان نیکو جلوه دادن نقاط ضعف و آراستن اعمال زشت بدکاران است، کسی که فریب تزئینات شیطانی را می خورد، هرگز به محاسبه اعمال و انتقاد از خود نمی اندیشد و همواره دشمن را ناچیز و ناتوان می شمارد. در آیه ۴۷ نشان می دهد که چگونه این گروه با نیکو دیدن عملکرد خود (از طریق تزئین شیطانی) احساس شکست ناپذیری کردند و به پشتیبانی عوامل شیطانی تکیه نمودند. اما وقتی دو نیروی حق و باطل درگیر شدند، پوشالی بودن تکیه گاه های شیطانی و عقبگرد عوامل حمایت کننده خود را تجربه کردند. آنچه از زبان شیطان در این آیه بیان شده و خلف وعده و اعلام بیزاری اش از فریب خوردگان، درحقیقت تمثیلی است از تمامی نیروهای باطل که علیرغم وعده های همکاری و حمایت، همینکه نیروی حق به میدان می آید و خطر جدی می شود، به دلیل دنیاپرستی و عافیت طلبی فرار را بر قرار ترجیح می دهند و به جای عذرخواهی از هم پیمانان، تغییر مسلک و موضع داده با بیزاری از آنان، نمک روی زخمشان می پاشند.

۲- عامل بی خبری از سرچشمه های باطنی و امدادهای غیبی - کسانی که بدون ایمان قلبی، منافقانه اسلام آورده اند، نمی توانند آثار و نتایج توکل به خدا و پناه بردن به ولایت الهی را درک کنند. و چون اصالت را به نفرات و تجهیزات (عده و عده) می دهند، وقتی می بینند مؤمنین با جمعیت قلیل خود به استقبال دشمن کثیر می شتابند، آنها را فریب خورده دین! می نامند، درحالی که خبر ندارند کسی که به خدا توکل کند به نیروی شکست ناپذیری که حکیمانه (نه از روی قلدری و سلطه گری) عمل می کند تکیه کرده است (آیه ۴۹).

عوامل دوگانه فوق را می توان بطور خلاصه و به زبان ساده تری در دو جمله بیان کرد:

۱- ناآگاه بودن به واقعیت‌های ظاهری که درمقابل و روبروی انسان قرار دارد (وجوه).

۲- ناآگاه بودن به امدادهای الهی که در باطن و پشت ظواهر امر قرار دارد (ادبار)

حجاب اول آدمی را از شناخت حقایق و واقعیت‌های موجود پیرامون بازمی‌دارد و حجاب دوم چشم او را از عبرت‌گیری تاریخی و امید به آینده و عوامل نامحسوس می‌بندد. گویا منظور از زدن ملائک به وجوه و ادبار کافران (در آیه ۵۰) همین باشد که نتیجه و سرانجام کوردلی نسبت به حال، گذشته و آینده، محکوم گشتن به قوانین خدشه‌ناپذیر هستی و چشیدن عذاب سوزان است. کسانی که سرمایه حیات را این چنین ضایع می‌کنند، به هنگام مرگ چراغی ندارند که راه پس و پیش آنها را روشن سازد.

آنچه به ملائک نسبت داده شده است، همچنین موضوع عذاب سوزان، ممکن است شائبه ظلم و ستمی را نسبت به خداوند در اذهان‌ظاهرین به وجود آورد، به همین دلیل در آیه ۵۱ تصریح می‌نماید چنین بازتابی نتیجه مستقیم دستاورد خودشان است و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند. همچنانکه برکناری و محرومیت یک گیاه از عوامل مؤثر رشد، همچون آب و خاک و نور و هوا، موجب مرگ استعدادهای حیاتی آن می‌گردد، سرپوش گذاشتن و ندیده گرفتن (کفران) حقایق حال و آینده یا مقابل و پشت سر (وجوه و ادبار)، عذاب‌آور و هلاک‌کننده می‌باشد.

آیات ۵۲ تا ۵۴ اشاره گذرائی به نمونه‌های تاریخی چشم‌بستن بر حقایق و آیات الهی می‌نماید تا عبرتی برای معاصرین و آیندگان باشد. روشن‌ترین مصداق و نمونه چنین بی‌اعتنائی و تکذیب، آل فرعون است که به دلیل کفر به آیات الهی (ندیده گرفتن نشانه‌ها و علامات راه)، گرفتار نتایج انحراف و بیراهه رفتن شدند. به نظر می‌رسد این اشاره در صدد القای این مطلب باشد که عمل و شیوه انکارکنندگان قرآن در رسالت پیامبر (ص)، چیز تازه و بی‌سابقه‌ای در صحنه تاریخ نیست، اینها درحقیقت در بستری حرکت می‌کنند که قبل از آنها اقوام متعدد و منحرفی، از جمله آل فرعون (که سمبل سلطه و سیطره ظالمانه بود) از آن عبور کرده و به انتهای مسیر هلاکت بار آن رسیده‌اند و شگفت آنکه چنین تابلویی نصب‌العین دارند و از آن عبرت نمی‌گیرند.

مقایسه آیات ۵۲ و ۵۴ که هردو با اشاره به مشابهت عملکرد کافران با شیوه (دأب) آل فرعون آغاز می‌گردد، نکات جالبی را روشن می‌نماید. موضوع آیه ۵۲ کفر به آیات (ندیده گرفتن نشانه‌های راه) است که نتیجه آن به طور طبیعی گرفتار شدن به نتایج بیراهه رفتن است. این مرحله اول انحراف است که از غفلت و حواس‌پرتی حاصل می‌شود، ادامه و استمرار چنین اعوجاجی، به «تکذیب آیات»، یعنی انکار اینکه اصلاً نشانه و علامتی برای راه وجود

دارد می کشد. آیه ۵۴ همین مرحله را نشان می دهد که چگونه تکذیب به هلاکت و نابودی منتهی می گردد. آل فرعون با کفر به آیات گرفتار عواقب و دنباله (ذنوب) اعمال خود گشتند ولی با تکذیب آیات به هلاکت رسیدند و در نیل غرق شدند. نتیجه گیری از آیه ۵۲ به دلیل آنکه محور اصلی آیه تعقیب اعمال و نتایج آن است، آگاهی از صفت «شدیدالعقاب» بودن خداوند می باشد، درحالیکه آیه ۵۴ این نتیجه را اعلام می نماید که علت هلاکت ظلم خودشان است (... و کل کانوا ظالمین).

آیه ۵۳ که در وسط دو فراز فوق الذکر قرار دارد، فلسفه تاریخ و علت اصلی انقراض اقوام و تمدن ها را تفسیر می نماید، خداوند که سایه رحمتش فراگیر است، نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته، هرگز سلب نمی کند. آنچه باعث سلب نعمت می شود، ضایع کردن آن یا سوء بهره برداری از نعمت است. در مدرسه دنیا، کتاب و معلم را به خاطر قدرناشناسی و غفلت شاگردان، بازپس نمی گیرند، مردود شدن و عقب افتادن بازی خوردگان، به دلیل محرومیت «نفوس» آنان از اکتساب علم است. منحنی تحولات اجتماعی نیز دقیقاً به «تغییرات نفوس» جوامع بستگی دارد. خوبی هائی که در روابط اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، خانوادگی و ... در یک جامعه جریان دارد (که معنای جامع آن همان نعمت است)، مادام که زمینه و سرچشمه آنان در نفوس آحاد آن جامعه جوشان است، ادامه و استمرار دارد، مگر آنکه به تدریج چنین سرچشمه هائی را در نفوس خود خشک کنند و ماهیت خویش را تغییر دهند. معلمی که جزئیات رفتار شاگردان را زیر نظر دارد، نمره هر کس را به فراخور زحمتش می دهد، خداوندی که «سمیع و علیم» است نیز سرنوشت اقوام را وابسته به تغییرات نفوس خودشان نموده است.

۷- معرفی طیف دیگری از دشمنان (آیات ۵۵ تا ۵۹)

آیات قبل که در زمینه نتایج و آثار جنگ «بدر» جریان داشت، جبهه دشمنان خانوادگی و قومی، یعنی همان کافران قریش را معرفی می کرد، اما این آیات به خاطر سیاق آن و عنایتی که به موضوع عهد و پیمان و نقض آن دارد، و با توجه به نزول آن در سال های اول و دوم هجرت، ظاهراً اقوام یهودی اطراف مدینه را تداعی می نماید که پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه با آنها پیمان همزیستی مسالمت آمیز بست ولی همگی نقض عهد و خیانت نمودند. به این ترتیب به نظر می رسد در این دسته آیات طیف دیگری از دشمنان را معرفی می نماید که در آینده مسئله آفرین خواهند شد. خطر این گروه که شیوه های مقابله با توطئه و تجاوزات آنان لازم است پیشاپیش برای مسلمانان تبیین گردد، به دلیل سوابق تاریخی و

فرهنگی و سواد و ثروت و سیادتشان، کمتر از دسته اول نبوده و نیست. در این ۴ آیه روی ۳ نکته تأکید می‌نماید:

۱- کافرانی که ایمان نمی‌آوردند، درحقیقت درحکم خدا بدترین جنبندگان اند (ان شرالدواب عندالله الذین کفروا فهم لایؤمنون). تعبیر «شرالدواب» در قرآن ۲ بار به کار رفته است که هر دو مورد در همین سوره واقع شده‌اند، یکی همین آیه، دیگری آیه (۲۲)، با این تفاوت که در آیه (۲۲) به انسان‌های کروگنگی که تعقل نمی‌کنند اطلاق شده است^۱ که توصیفی است از همان کافران بی‌ایمان، این کافران از آنجائی که «تقوی»، یعنی مهار اعتقادی و اراده ایمانی ندارند، پایبند به عهد و پیمان نیستند و ابائی ندارند که مرتباً نقض عهد نمایند:

الذین ینقضون عهدهم فی کل مره و هم لایتقون.

۲- دستورالعمل و حکم الهی در مقابله با این پیمان‌شکنان، اگر کار به تجاوز نظامی و جنگ کشید، ضربه شست نشان دادن و ضربه قاطع زدن است، بطوری که نیروهای پشتیبانی آنها از ترس پراکنده شوند و متذکر قدرت مسلمین گردند.

فاما تثقفنهم فی الحرب فشرّد بهم من خلفهم لعلهم یذکرون

۳- سومین توصیه، عمل مقابله به مثل در بی‌اعتبار شناختن موارد و موادی از پیمان است که دشمن آنها نقض کرده است. به همان نسبتی که آنها خیانت کرده و قرارداد را زیر پا گذاشته‌اند، باید انتظار مقابله به مثل از مسلمین داشته باشند. تعبیر «فانبد الیههم» نشان دهنده دورافکندن و زیر پا گذاشتن قراردادی است که دشمن به طور یکطرفه آنها نقض کرده است.

و اما تخافن من قوم خیانة فانبد الیههم علی سواء ان الله لایحب الخائنین.

و بالاخره در آخرین آیه این قسمت به کافران هشدار می‌دهد گمان نکنند با شتابشان در کفر و عناد از (قوانین الهی که حاکم بر جوامع است) پیشی می‌گیرند.

۸- ضوابط جنگ و صلح و غنیمت و اسیر گرفتن (آیات ۵۹ تا ۷۱)

پس از آموزش‌های دقیق اعتقادی در شیوه مقابله با دشمن و تجزیه تحلیل موجبات شکست و پیروزی در میدان نبرد، همچنین معرفی روانشناسانه طیف دشمنان، اینک مبانی و اصولی را در زمینه دفاع از مجتمع ایمانی آموزش می‌دهد.

۱. ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون

۸-۱. مؤمنین باید تا آنجا که می‌توانند نیرو و اسب جنگی (قدرت آتش و اسلحه موتوریزه متحرک به تعبیر امروزی) فراهم کنند تا دشمن (دشمن اعتقادی، دشمن ملی و دشمن داخلی) همواره در بیم و هراس بوده، جرأت تجاوز به سرزمین و نوامیس آنها نداشته باشند:

و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین
لا تعلمونهم ...

نکته جالب در این آیه، روح تدافعی و مسالمت‌آمیز آن است. تدارک اسلحه و مهمات نه برای حمله به دشمن و قتل و غارت آنها، که برای جلوگیری از تجاوز و در بیم مستمر نگاه داشتن آنها است^۱. همینکه به جای «اعدوا علیهم»، گفته شده «اعدوا لهم»، معلوم می‌شود مسلح و مجهز بودن مسلمین، هم به نفع خودشان است و هم به نفع دشمنان، تا بی‌جهت خود را در فتنه نیندازند.

نیمه دوم آیه که تکمیل‌کننده آن است، تدارک مالی جبهه و جهاد را که تضمین‌کننده پیروزی است، «انفاق فی سبیل الله» نامیده، انفاقی که نتیجه دنیائی و اخروی آن به پرداخت‌کننده‌اش برمی‌گردد، بدون آنکه ذره‌ای از آن کاسته گردد:

... و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لاتظلمون.

۸-۲. جنگ برای دفع تجاوز است نه توسعه قلمرو و صدور اجباری اعتقاد دینی، به‌این ترتیب آنچه مجاز و مشروع است، تنها جنگ دفاعی است^۱. پس اگر دشمن دست از تجاوز برداشت و به صلح گرایش پیدا کرد، انتقام و ادامه نبرد برای ادب کردن او عملی خلاف شرع است. وظیفه مسلمانان پذیرش پیشنهاد صلح و توکل بر خدای سمیع و علیم است:

و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم.

البته دشمن صادق نیست و چه بسا صلح گرائی‌اش از روی ناچاری و ناتوانی یا خدعه و نیرنگ برای نزدیک شدن و ضربه زدن باشد، نفس شیطانی و سوسه می‌کند حال که دشمن ضعیف شده موقعیت را مغتنم شمار و ضربه نهائی را وارد کن! اما نفس رحمانی فرمان می‌دهد صلح را بپذیر، اگر هم قصد نیرنگ داشته باشد همان خدائی که تاکنون نصرت

۱. کلمه «ترهبون» در ذات خود مفهوم استمرار و ادامه ترس را دارد. راهبه کسی است که با ترس دائمی از خدا زندگی می‌کند.

بخش بوده است بازهم یاری خواهد کرد:

و ان یزیدوا ان یخدعوک فانّ حسبک الله هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین.

چرا که دوستی و تألیف قلوب با ادامه جنگ و دشمنی حاصل نمی شود، با همین حق گرایی ها و جوانمردی ها است که دل دشمن نرم و پذیرای ایمان می گردد. مگر برادری و ولایت میان مؤمنین امروز میوه نهالی نبود که در دل سنگ دشمنان دیروز نهاده شد؟ الفتی که اگر ثروت های زمین هم برای آن خرج می شد، جز در سایه ایمان، میسر و مقدور نمی گردید:

و آلف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن الله آلف بینهم انه عزیز حکیم.

۳-۸. مردم برای شرکت در جهاد مخیر و «آزاد» اند. حمایت خدا و پیروان مؤمن برای رسول کافی است، تکلیف پیامبر تشویق و تحریض مؤمنین برای نبرد با متجاوزین است.^۲ چرا که بیست تن مؤمن صابر بر دویست تن و صد تن آنان بر هزار نفر از کافران (به دلیل عدم تفقه آنها) غلبه می کنند، هرچند که به دلیل ضعف اعتقادی و ایمانی این تقابل بعدها به نسبت یک به دو تقلیل پیدا کرد (آیات ۶۵ و ۶۶).

۴-۸. برای هیچ پیامبری شایسته و مجاز نبوده است که قبل از ضربه قاطع و خونین زدن به متجاوزین، که موجب استقرار و تحکیم نیروهای مؤمن می گردد، مبادرت به اسیر گرفتن (برای معامله و دسترسی به منافع مادی) نماید. گرچه مردم دنیا طلب دنبال منافع و متاع دنیائی هستند، اما خداوند آخرت را برای آنها می خواهد و او عزتمند و حکیم است:

ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الاخرة و الله عزیز حکیم.

اگر فلسفه حکیمانه «اختیار و مهلت» برای ابتلای انسان در مدرسه دنیا نبود، دنیا طلبی های انجام شده موجب عذاب عظیم می گردید (آیه ۶۸). اما اینک با تبعیت از احکام و مقررات دینی و با جواز خداوند غفور و رحیم می توانند از آنچه به غنیمت گرفته اند با رعایت تقوی به صورت حلال بهره مند شوند (آیه ۶۹).

کسانی که اسیر ارتش اسلام شده اند، باید بدانند اگر خداوند «خیری» در دل آنها بیاورد

۲. توضیح بیشتر در این مورد را می توانید در کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مطالعه فرمائید (از انتشارات قلم).

قطعاً بهتر از آنچه از دست داده‌اند نصیبشان خواهد کرد و از گناهشان (تجاوز به مؤمنین و درافتادن با حق) نیز خواهد گذشت که او بسیار آمرزنده بسیار مهربان است (آیه ۷۰). اما اگر همچون گذشته بر خیانت پافشاری نمایند، بر آنها دستیابی و قدرت دارد و کارش بر مبنای علم و حکمت است (آیه ۷۱)

۹- معرفی مؤمنین ممتاز (آیات ۷۱ تا ۷۵)

در جمع بندی انتهای سوره باردیگر بر مختصات سه گانه: ایمان، هجرت و جهاد، که از ارکان این سوره می باشد، تأکید نموده و آنرا شرط «ولایت» شمرده است؛ آنهایی که ایمان آورده و (از مکه، دیار شرک به مدینه النبی) مهاجرت کرده و با جان و مال در راه خدا جهاد نموده‌اند، همچنین کسانی که (انصار مدینه) آنها را پناه داده و حمایت کرده‌اند، این گروه «اولیاء» یکدیگراند (نسبت به هم ولایت و برادری و سرپرستی دارند)، اما مؤمنینی که حاضر به مهاجرت (ترک وابستگی به خانه و دیار) نشده‌اند، رابطه «ولایتی» با مؤمنین ندارند. مگر آنکه هجرت نمایند. این محرومیت برای تشویق آنها به ترک دیار کفر است و تنبیهی است تذکر آمیز، اما اگر مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفتند و از مؤمنین یاری طلبیدند، در این صورت نصرت آنها وظیفه مؤمنین و مقدم بر ناخوشایندی از آنها، می باشد. البته مشروط بر اینکه نصرت خواهی آنها علیه قومی نباشد که عهد و پیمانی با مسلمانان (در دوستی و روابط مسالمت آمیز) داشته باشند (آیه ۷۲).

توصیه و تأکید فوق برای ایجاد رابطه «ولایت» میان مؤمنین، و حمایت و حفاظتشان نسبت به یکدیگر، به خاطر خطری است که همواره در کمین آنان می باشد، چرا که کافران با یکدیگر همبسته و متحد هستند، اگر چنین انسجام و اتحادی میان مؤمنین برقرار نباشد، با پایمال شدن حقوق ضعفا و استبداد و استثمار و استکبار حاصله، فتنه و فساد بزرگ در زمین به پا می شود (آیه ۷۳). پس مؤمنین حقیقی، همان مؤمنین مهاجر و مجاهد فی سبیل الله و پناه دهندگان و یاوران آنها (انصار) هستند که شایسته آموزش الهی و رزق کریم او می باشند (آیه ۷۴). چنین نیست که این شرایط انحصار و اختصاص به پیشتازان اولیه داشته باشد، مؤمنین بعدی نیز که شرط هجرت و جهاد را پذیرا و عامل باشند، در همان صف قرار دارند و عضو یک خانواده‌اند. گرچه برادران دینی نزدیک ترین روابط را با یکدیگر دارند، اما این نزدیکی ناقض حقوق و روابط خونی و خویشاوندی نمی باشد و «ارحام» (وابستگان نسبی) در کتاب قانون الهی جای خویش دارند و اولویت و تقدم و تأخیری برای آنها منظور گشته است، چرا که خداوند به هر چیز آگاه است (آیه ۷۵).

گویا این توصیه در انتهای سوره، برای جلوگیری از افراط و تفریط و چپ روی در جایگزینی روابط ایمانی به جای روابط نسبی باشد (والله اعلم).

نام های نیکوی الهی

همانطور که سابقاً اشاره گردید، یکی از راه های شناخت هر سوره، توجه به نام های نیکوی به کار رفته در آن می باشد. این نام ها که در رابطه با مضمون و محتوای هر سوره و به دلیل تأثیرات تربیتی و ارشادی آن به کار رفته اند، راهنمای بسیار مفیدی برای فهم بیشتر محتویات سوره ها می باشند.

در سوره انفال این اسامی به ترتیب تعداد آنها آمده است:

- ۱- الله ۸۸ بار
- ۲- رب (مضاف) ۶ بار (ربهم - ربک - ربکم).
- ۳- علیم ۶ بار (آیات ۱۷-۴۲-۵۲-۶۱-۴۳-۷۱) ۴ بار در ترکیب با سمیع و یک بار در ترکیب با حکیم.
- ۴- حکیم ۵ بار (آیات ۱۰-۴۹-۶۳-۶۷-۷۱) ۴ بار در ترکیب با عزیز یک بار در ترکیب با علیم.
- ۵- عزیز ۴ بار (آیات ۱۰-۴۹-۶۳-۶۷) در ترکیب با حکیم
- ۶- سمیع ۴ بار (آیات ۱۷-۴۲-۵۲-۶۱)
- ۷- شدیدالعقاب ۴ بار (آیات ۱۳-۲۵-۴۸-۵۲)
- ۸- بصیر ۲ بار (۳۹-۷۲)
- ۹- قدیر » » (۴۱-۷۵)
- ۱۰- غفور » » (۶۹-۷۰)
- ۱۱- رحیم » »
- ۱۲- ذوالفضل العظیم ۱ بار آیه ۲۹
- ۱۳- نعم المولی (۴۰)
- ۱۴- نعم النصیر »
- ۱۵- محیط (۴۷)
- ۱۶- قوی (۵۲)
- ۱۷- خیر الماکرین (۳۰)

مجموع اسامی به کار رفته در این سوره (با احتساب تمامی دفعات تکراری) به اضافه

«بسم الله الرحمن الرحيم» ۱۳۴ عدد می باشد که اگر دو نام «نعم المولی» و «نعم النصیر» را همانطور که در آیه به یکدیگر متصل گشته اند، یکی محسوب نمائیم مجموع آنها ضریب ۱۹ خواهد شد. $19 \times 7 = 133$.

نکته مهم در این سوره تعداد نام «الله» می باشد که به طور نسبی با توجه به تعداد کلمات سوره، از تمامی سوره های بلند قرآن بیشتر است. با این توضیح که اگر تعداد نام «الله» را بر تعداد کل کلمات سوره تقسیم کنیم، به رقم ۱۳/۶۹ می رسیم که کوچکترین رقم در مقایسه با سایر سوره ها، می باشد. یعنی در هر ۱۳ یا ۱۴ کلمه این سوره به طور متوسط یکبار نام «الله» به کار رفته است. بعد از سوره انفال سوره توبه (۱۴/۳۷) و آل عمران (۱۶/۳۵) می باشند (اگر تعداد کلمات را به نسبت تعداد آیات بسنجیم سوره توبه اول می شود).

نکته قابل توجه دیگر قُلْتُ نام «رب» است. گرچه رب مضاف ۶ بار در این سوره به کار رفته، اما این مقدار در مقایسه با سایر سوره های قرآن بسیار کم است. به این ترتیب معلوم می شود در این سوره و سوره توبه، روی مسئله «الوہیت»، به دلیل مسائل جهاد و قتال بیش از مسئله «ربوبیت» توجه شده است.

نکته دیگر تعداد زیاد اسامی: عزیز حکیم، سمیع علیم و شدید العقاب می باشد که هر کدام ۴ بار به کار رفته اند. این اسامی در رابطه با موضوع سوره که جنگ و جهاد و درگیری شدید مؤمنین با کفار می باشد، معنای خاص خود را افاده می نمایند. «عزیز حکیم» در این سوره پس از سوره بقره بیشتر از سایر سوره ها آمده است و «شدید العقاب» همانطور که ذکر گردید، در این سوره بالاترین مقدار را دارد.

جالب اینکه در سوره توبه که به دشمن خارجی و مخالفین توجه دارد، علاوه بر نام های علیم و حکیم (مشارک با انفال)، دو نام نیکوی غفور (۵ بار) و رحیم (۹ بار) نیز آمده است که مؤمنین را به بخشش و رحمت در رابطه با مخالفین دعوت می کند.

آهنگ انتهائی آیات

سوره انفال ۷۵ آیه دارد که با حروف ذیل که جمعاً ۷ حرف می شوند ختم می گردد.
حرف «ن» ۴۰ آیه

«م» ۱۹ آیه (رزق کریم، عزیز حکیم، اقدام، علیم - عظیم - عذاب الیم

«ر» ۱۰ آیه (نار، ادبار، مصیر، بصیر، نصیر، صدور، امور، کبیر، قدیر،

«ب» ۳ شدید العقاب

و حروق، ط - د، هر کدام یک آیه (عذاب الحریق - محیط - عبید)

همانطور که قبلاً گفته شد، کلیه مواردی که با حرف «ن» ختم می‌شوند، به عملکرد انسان مربوط می‌شود و موارد دیگر تماماً نام‌های خدا یا عذاب و رحمت او است یا موضوعی که به هر حال به خداوند ارتباط پیدا می‌کند.

از موارد ذکر شده، چند آیه در ظاهر به نظر می‌رسد خارج از قاعده فوق باشد، ولی با دقت بیشتر متوجه می‌شویم به عملکرد خداوند مربوط می‌گردد مثل:

اقدام (آیه ۱۱) و لیربط (الله) علی قلوبکم و یثبت به الاقدام

امور (آیه ۴۴) الی الله ترجع الامور

محیط (۴۷) والله بما يعملون محیط.

عبید (۵۱) ان الله لیس بظلام للعبید

صدور (۴۳) انه علیم بذات الصدور

مصیر (آیه ۱۶) مأویه جهنم و بش المصیر

حریق «۵۰» ذوقوا عذاب الحریق

کریم «۴ و ۷۴» لهم مغفرة و رزق کریم

تنها مورد استثناء آیه ۱۵ (فلا تولوهم الادبار) می‌باشد که این استثناء به دلیل غالب بودن کاربرد این کلمه در سوره انفال نسبت به کل قرآن می‌باشد (۴ بار مشتقات کلمه ادبار و به نظر می‌رسد به این ترتیب شاخص و ظاهر شده است).

در مورد حرف «ن» سه آیه ممکن است مورد شک و تردید باشند. آیه ۹ (ملئکه مردفین)، آیه ۱۲ (و اضربوا منهم کل بنان)، آیه ۳۱ (اساطیر الاولین). این آیات گرچه به عملکرد انسان مربوط نیستند، اما حداقل دو آیه آخر به نوعی با انسان ارتباط پیدا می‌کنند. صفت «مردفین» که در آیه نخست آمده، تنها همین یک مورد در قرآن به کار رفته است و شاید این استثناء از همان قاعده شاخص کردن موارد ممتاز تبعیت کرده باشد. درضمن دو کلمه «بنان» و «اساطیر الاولین» نیز که در دو آیه بعدی آمده، در هیچیک از سوره‌های قرآن بیش از یک بار نیامده است.

انتقاد از خود و اصلاح روابط داخلی

همانطور که گفته شد، روح اصلی این سوره تزکیه درونی و اصلاح روابط داخلی جامعه اسلامی می‌باشد. بنابر این در آیات بسیاری از این سوره (آیات ۵ تا ۷، ۱۶-۱۹ تا ۲۹-۴۳، ۴۷-۶۶ تا ۶۸) به انتقاد از عملکرد برخی از مؤمنین پرداخته است که اوج آن در آیات بسیار تکان‌دهنده و عبرت‌آموز ۲۴ تا ۲۹ (آیه ۶) می‌باشد. این آیات با یادآوری دوران ضعیف و

ذلت و قلت نفرات، مؤمنین را از فتنه‌ای که در اثر ظلم و دنیاطلبی و خیانت برخی از آنها در امانت‌های الهی حادث می‌شود، هشدار می‌دهد و آنها را به تقوی و اجابت دعوت خدا و رسول برای زنده شدن فرا می‌خواند.

ارتباط سوره‌های انفال و توبه (۹ و ۸)

پیوستگی و ارتباط این دو سوره با یکدیگر و نقش تکمیل کننده‌ای که نسبت بهم دارند، آنچنان است که توصیه شده این دو سوره را باهم تلاوت نمایند. به طور خلاصه سوره انفال جنبه درونی داشته به اصلاح روابط داخلی جامعه اسلامی و انتقاد از عملکردهای بدور از نشانه ایمانی می‌پردازد و سوره توبه جنبه بیرونی داشته روابط مسلمانان را با طیف دشمنان، اعم از مشترک و منافق و یهود تبیین می‌نماید. یعنی اولی درون گروهی است و دومی بیرون گروهی. سوره انفال در اواخر سال اول هجرت نازل شده و در آستانه تشکیل «مدینه النبی» (شهر نمونه پیامبر) و حکومت اسلامی، پیش‌بینی و پیشگیری‌های لازم را برای مبارزه با رشد مفسد در داخل مجتمع ایمانی می‌نماید و سوره توبه در سه مقطع زمانی در سالهای ۴ و ۶ و ۸ هجری نازل شده و به معرفی سه گروه: اهل کتاب، منافقین، مشرکین، و شیوه دفع دشمنی‌ها و تجاوزات آنها می‌پردازد.

همانطور که پیامبر و پیروان او دارای دو ویژگی «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» در رابطه با خودی و بیگانه (دشمن) بودند، پیروان آنها در نسل‌های بعد نیز باید از این خصوصیت الگو بگیرند و پیامبر را در چنین موضعی اسوه قرار دهند. و این دو سوره نیز دقیقاً این مسئله را در قالب دو اصل «تولی و تبری» یا «برائت و ولایت» بیان می‌کرده و مرزهای هر کدام را مشخص می‌نماید، مرز «ولایت» (یا تولی) را در ۴ آیه انتهائی سوره انفال پیرامون مؤمنین حقیقی قرار می‌دهد و آنها را (اولئک هم المؤمنون حقاً) اینگونه توصیف می‌کند که پس از ایمان، مهاجرت و مجاهدت با مال و جان در راه خدا کرده یا مجاهدان مهاجر را پناه داده و یاری کرده‌اند، یعنی همان مهاجرین و انصار اولیه. هر چند پیوستگان بعدی در هجرت و جهاد را در صف آنان قرار داده است ولی مؤمنینی را که از ترس یا تنبلی و عافیت‌طلبی و سازشکاری با مشرکان حاضر نشده‌اند صف خود را با هجرت و جهاد از کافران جدا سازند، خارج از مرز ولایت قرار داده و تنها در صورت مددخواهی از مؤمنین (استنصار در دین) حق یاری برای آنها قائل شده است.

در این ۴ آیه ۴ بار کلمات اولیاء، ولایت و اولی به کار رفته است که بیانگر همان بُعد «تولی» (ولایت) می‌باشد.

اما در سوره توبه به طور واضح و آشکاری طرف دیگر سکه یعنی بُعد برائت (تبری) مطرح شده است و تا ۱۷ آیه ابتدای سوره مرزهای این مسئله را دقیقاً مشخص می نماید. چنین نیست که هر غیر مسلمان یا مشرک و منافقی درون مرز برائت قرار گیرد، بلکه تنها مشرکینی مورد برائت واقع شده اند که عهدشکنی کرده و میثاق خود را شکسته اند. در همین آیات تأکید می نماید آن دسته از مشرکین که به عهد خود وفادار مانده و احدی را علیه مسلمانان پشتیبانی نکرده اند، عهدشان محترم بوده و مؤمنین تا پایان مدت باید به آن وفادار باشند. که چنین عهدی نشانه تقوی است و خدا متقین را دوست دارد. بنابراین مادامی که آنان مستقیم در معاهدات خود با مسلمانان هستند، مسلمانان نیز باید مستقیم و متعهد نسبت به آنان باشند. حتی اگر پناه خواستند، آنها را پناه دهند تا کلام خدا را بشنوند، سپس به مأمنشان برسانند تا کسی بر آنها آسیبی نرساند! اما در مورد سرکردگان و پیشوایان کفر که عامل اصلی نقض عهد و طعنه در دین و اخراج کننده رسول از شهر و دیار و آغاز کننده جنگ بوده اند، باید پیکار کنند تا آنجا که دست از توطئه بردارند. همانطور که ملاحظه می شود حدود و ثغور مرزهای تولی و تبری به طور آشکاری در هر دو سوره مشخص گردیده است و پیوند دو سوره در راستای چنین محوری قرار دارد.